

ضرورت تشکیل حکومت دینی بر اساس استثنائات جواز پذیرش «ولایة من قبل الجائر» از منظر فقه شیعه

دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۴ تأیید: ۱۴۰۲/۸/۶ وحید کهریزی* و محمد رصافی**

چکیده

مسأله ورود و فعالیت در حکومت‌های جائر غیر شیعی از دیرباز محل بحث در میان فقهای امامیه بوده است. ادله روایی در این مسأله حاکی از این است که دسته‌ای با عبارات غلیظ هر گونه مشارکتی در دستگاه‌های حکومتی ظالمانه را منع کرده‌اند؛ به گونه‌ای که قاعده «حرمت ولایة من قبل الجائر» از آن‌ها اصطیاد شده است. از سوی دیگر، برخی از روایات به تشویق برخی اصحاب برای فعالیت در چنین حکومت‌هایی پرداخته‌اند تا از این طریق بتوانند به رفع حاجات و گرفتاری‌های مؤمنین بپردازند. این مقاله با بررسی ادله «ولایة من قبل الجائر» همراه با تأکید بر آرای برخی فقهای امامیه و تحلیل عقلی لوازم آن به اثبات ضرورت یا دست کم جواز تشکیل حکومت مستقل شیعی می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که مصالحی که در تشکیل حکومت شیعی وجود دارد، بسیار فراتر از رفع حاجت از برخی مؤمنین است. به نظر می‌رسد، وقتی که این ادله از دست‌دادن مصلحت حداقلی (کمک به برخی مؤمنین) را حتی با ورود به دستگاه‌های حکومتی جور شایسته نمی‌دانند، فحوای همان ادله از دست‌دادن مصلحت‌های بسیار بزرگ‌تر را در سایه تشکیل حکومت دینی طرد می‌کند.

واژگان کلیدی

حکومت دینی، ولایت جائر، حکومت اسلامی، فقه شیعه، ولایة من قبل الجائر

* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم: Okahrizivahid@gmail.com

** دانش‌آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی دانشکده اصول دین: moh.rassafi@gmail.com

مقدمه

یکی از مباحثی که در فقه شیعه از دیرباز مورد توجه بوده مسأله پذیرش مسؤلیت در حکومت‌های غیر شیعی بوده است. با توجه به حساسیت موضوع، شرایط زمانه و نداشتن حکومت، این مسأله در روایات نمود قابل توجهی پیدا کرده است. دسته‌ای از این روایات از پذیرش چنین مسؤلیتی منع کرده‌اند. از طرف دیگر، برخی روایات به تجویز این عمل اشاره داشته‌اند. این روایات در کتب فقهی تحت عنوان «ولایة من قبل الجائر» مورد کنکاش قرار گرفته است. یکی از فقهای که در این مسأله ورود وسیعی داشته شیخ انصاری می‌باشد. ایشان در کتاب المکاسب خود، در فصلی که مربوط به «فعالیت‌هایی که عمل آنها فی نفسه حرام است»،^۱ عنوان مذکور را مطرح کرده است. در ادامه نیز به ذکر موارد استثنای از حرمت پرداخته است. دسته دیگری از ادله فقهی اشاره به بحث «معونة الظالمین» دارد. بر طبق این دسته از روایات، کمک کردن به کسی که ظالم است، حرام می‌باشد. در این که این دسته از روایات چه رابطه‌ای با دسته قبلی دارد، بحث دقیقی می‌تواند شکل بگیرد.

از جمله مباحثی که محل اختلاف نظر بین فقهای شیعه بوده است، مسأله ضرورت تشکیل حکومت شیعی مستقل در عصر غیبت می‌باشد.

این مقاله در نظر دارد تا با بررسی ادله مطرح شده در فقه شیعه، همراه با تأکید بر آرای برخی فقهای طراز اول شیعه و هم‌چنین بررسی موارد استثنای از قاعده کلی حرمت پذیرش ولایت جائر، به این پرسش پاسخ دهد که آیا در اندیشه فقهی شیعی تلازمی بین جواز فعالیت در حکومت‌های غیر شیعی و تشکیل حکومت دینی وجود دارد یا خیر؟

به نظر می‌رسد آنچه که بیش تر مورد تأکید مباحث فقهی بوده صرفاً تکیه بر قاعده کلی حرمت و باقی‌نگه داشتن موارد استثنا در اندازه حداقلی خودشان بوده و ظرفیت این موارد استثنا برای استنباط حکم جواز تشکیل حکومت شیعی مستقل به خوبی تحلیل نشده است. این مقاله در نظر دارد با نگاهی فراتر و پویا به فحوای این روایات، ظرفیت قوی و متقن آنها را برای دست‌یابی به حکم جواز تشکیل حکومت مستقل شیعی نشان دهد.

در پایان، به نظر می‌رسد که ادله روایی و قرآنی، دیدگاه فقها را به لزوم و یا حداقل جواز وجود تشکیل چنین حکومتی سوق می‌دهند.

حرمت هر گونه کمک‌رسانی به دستگاه‌های حکومتی ظالم

در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، حکومت وقت در اختیار ائمه شیعه نبوده است. متن بسیاری از روایات و فهمی که فقهای شیعه از آنها داشته‌اند، در بردارنده این نکته است که ائمه: آن حکومت‌ها را به عنوان حکومت ظلم می‌شناخته‌اند. روایت‌های متعددی در زمینه منع و ذم فعالیت در سیستم‌های حکومتی آن زمان صادر شده است. بر طبق این روایات، هر گونه یاری‌رساندن به این حکومت‌ها منع شده است. صدوق در کتاب خود «ثواب الأعمال و عقاب الأعمال» روایتی را به این ترتیب نقل می‌کند:

حدثنی محمد بن الحسن، قال حدثني محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن أبي المغيرة عن السكوني، عن أبي عبد الله، عن أبيه 7 قال: قال رسول الله 9: «إذا كان يوم القيامة نادى مناد أين الظلمة وأعوانهم ومن لاط [لاق] لهم دواة و ربط كيسا أو مدّ لهم مرة [مدّة] قلم فاحشروهم معهم» (ابن بابويه، 1406ق، ص 290)؛ امام صادق 7 از پدرش و ایشان نیز از پیامبر اسلام 9 نقل می‌کند که در روز قیامت ندایی سر داده می‌شود که کجایند ظالمان و یاوران آنها؟ و (کجایند) آنان که «لیق» و نخ به هم پیچیده ابریشمی در دوات آنها گذاشتند؟ و آنان که کیسه‌ای را برای آنها بستند؟ یا آنان که سر قلم آنها را تراشیدند. اکنون آنان را با ظالمان محشور و همراه گردانید.²

بر اساس این روایت، حتی کوچک‌ترین اعمال افرادی که به ظالمین کمک می‌کنند، مورد بازخواست قرار می‌گیرد. پس وضعیت کسی که از «اعوان الظلمه» هست نیز مشخص می‌شود. این روایت، هر چند از رسول الله 9 نقل شده است، اما بعید نیست که امام صادق 7 آن را ناظر به شرایط دوران خودشان ذکر کرده باشند.

البته روایات دیگری که به نظر صریح‌تر هم می‌آیند، در منابع دینی ذکر شده است.

کلینی در کتاب خود الکافی می‌نویسد:

ابن ابی عمیر، عن بشیر، عن ابن ابی یغفور، قال: كنت عند أبي عبد الله 7 إذ دخل عليه رجل من أصحابنا فقال له أصلحك الله إنه ربما أصاب الرجل منّا الضيق أو الشدة فيدعى إلى البناء يبنيه أو النهر يكرهه أو المسناة يصلحها فما تقول في ذلك؟ فقال أبو عبد الله 7: «ما أحبّ أني عقدت لهم عقدة أو وكيت لهم وكاء وإنّ لي ما بين لابتيتها لا ولا مدة بقلم إنّ أعوان الظلمة يوم القيامة في سراق من نار حتّى يحكم الله بين العباد» (كلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۰۷)؛ راوی نقل کرده است که نزد امام صادق 7 بودم و شخصی از اصحاب ما نزد ایشان آمد و به امام عرض کرد گاهی یکی از افراد ما دچار تنگدستی یا مشکل شدیدی می شود. پس از او برای ساختمان سازی یا احداث نهر و یا تعمیر سدّ آب دعوت می شود. نظر شما در این باره چیست؟ امام فرمودند: من (حتی) دوست ندارم که یک گره برای آن‌ها بزنم یا نخ‌ری را برای آن‌ها محکم کنم و یا قلمی در دوات فرو کنم (یا قلمی را بر کاغذی بکشم)؛ هر چند همه مدینه را به من بدهند.^۳ [سپس ایشان در ادامه می گویند:] «أعوان الظلمة» در روز قیامت در سراپرده‌هایی از آتش قرار دارند تا زمانی که خدا قضاوتش را نسبت به سایر بندگان انجام دهد.

مثال‌های موجود در این روایت از قبیل ساختمان سازی و نوع پاسخ دادن امام به سؤال راوی می تواند حاکی از این نکته باشد که این یک مسأله شخصی نبوده است و لذا منظور از «ظلمه» حکومت‌های وقت بوده است.

این وعده عذاب که در روایت ذکر شده است، می تواند حکم حرمت را در نزد فقهای شیعه تقویت کند؛ چرا که اجرای تمام دستورات دینی - اعم از انجام واجبات و ترک محرمات - به جهت رضایت الهی و دوری از عذاب قیامت سودمند خواهد بود. اگر قرار باشد انجام عملی سبب ورود انسان به عذاب باشد، این مشعر به حرمت آن عمل است. به عنوان مثال، خود شیخ انصاری در ابتدای بررسی مسأله سحر بیان می کند:

[المسألة] العاشرة السحر حرام في الجملة بلا خلاف، بل هو ضروري، كما سيجيء و الأخبار به مستفیضة... و في نبوی آخر «ثلاثة لا يدخلون الجنة:

مُدْمِينُ خَمْرٍ، و مُدْمِينُ سِحْرِ، و قاطعِ رَحْمٍ» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۵۷).

یکی از روایاتی که ایشان در مذمت سحر ذکر می‌کنند، از وعده عدم داخل شدن در بهشت حکایت دارد که خود این تعبیر حکایت از حرمت دارد.

هارون یکی از خلفای بنی‌عباس بود. در زمان امام موسی الکاظم 7 شخصی به نام صفوان بن مهران نقل می‌کند که در نزد امام بودم و ایشان به من فرمود که همه کارهای تو خوب است، به جز این کار که شترانت را به این مرد - یعنی هارون - کرایه داده‌ای، در ادامه صفوان به امام گفت من این شتران را برای کارهایی؛ مثل صید و لُهو و ... کرایه نداده‌ام و صرفاً برای استفاده در مسیر شهر مکه کرایه داده‌ام. امام در جواب به صفوان گفت که آیا برای این که کرایه‌ات را پرداخت کنند، بقای آن‌ها را دوست داری؟ ایشان پاسخ داد که بله، امام در پاسخ جواب داد که:

«فمن أحب بقائهم فهو منهم، و من كان منهم كان ورد النار» (کَشَى، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۷۴۰)؛ هر آن کس که بقای آن‌ها را دوست داشته باشد، از آن‌ها بوده و در آتش جهنم داخل خواهد شد.

لازم به ذکر است که با توجه به مجموع روایاتی که در این باب موجود است، این احتمال می‌تواند تقویت شود که خود عنوان «اعوان الظلمه» موضوع مستقلی برای حرمت محسوب نمی‌شود. به عبارت فنی، در این جا تعلیق الحکم علی الوصف است؛ یعنی آنچه سبب حرمت یاری‌رساندن واقع شده است، عنوان ظلم است. از این رو، اگر ظلم منتفی شد، حرمت نیز ظرفیت انتفا پیدا می‌کند. شیخ انصاری در کتاب خود در ابتدای بحث، حدیثی را بیان می‌کند که می‌تواند اشاره به این نکته باشد. ایشان می‌گوید:

[المسألة] الثانية و العشرون معونة الظالمين في ظلمهم حرام بالأدلة الأربعة، و هو من الكبائر، فعن كتاب الشيخ ورام بن أبي فراس، قال: قال 7: «من مشى إلى ظالم ليعينه و هو يعلم أنه ظالم فقد خرج عن الإسلام» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۳).

همان‌طور که در عبارت آشکار است، عبارت «فی ظلمهم» می‌تواند بر این نکته دلالت

داشته باشد. علاوه بر این که در خود روایت عنوان «ظالم» ذکر شده و حتی فرض مسأله در جایی است که مکلف علم به یاری ظالم دارد. اگر بنا بر قواعد اصولی مفهوم وصف حجیت داشته باشد، در صورتی که مکلف علم به ظالم بودن فرد نداشته باشد، خروج از اسلام نیز رخ نداده است.

رفع حرمت یاری رساندن به دستگاه‌های جور با وجود مصلحت

مروری بر روایات و اقوال فقها نشان می‌دهد دو مورد از ذیل قاعده کلی حرمت «ولایة من قبل الجائر» خارج شده است: یکی مسأله اکراه و دیگری مسأله قیام به مصالح عباد. استثنای اکراه، مختص به یاری جائر نیست و در سایر ابواب فقهی نیز جریان دارد. در صورتی که شخصی با ردّ قبول این ولایت تهدید شده باشد، فقها حکم به جواز ورود به دستگاه‌های حکومتی ظلم داده‌اند (همان، ص ۸۵). البته این جواز شرایط و جزئیاتی دارد که از موضوع این مقاله خارج است. اما در رابطه با قیام به مصالح عباد، مجموعه دلایل موجود در کتب فقهی و روایی نشان می‌دهد که آنچه : به برخی از یاران خود این اجازه را داده‌اند که در حکومت‌های غیر شیعی آن دوران وارد شده و به فعالیت پردازند. یکی از سؤالات اساسی در این باره چرایی صدور چنین اجازه‌هایی است. با وجود آن همه سخت‌گیری‌هایی که در ارتباط با همکاری با دستگاه حکام جور وارد شده و چند نمونه آن را در بالا ذکر کردیم، باید با تحلیل دقیق مضمون این روایات و فتاوی فقها بررسی شود که چه ملاک و مصلحت ملزمه‌ای سبب شده است که چنین اجازه‌ای به برخی اصحاب داده شود.

فقهای شیعه در مواجهه با این ادله در برخی موارد به جواز پذیرش مسؤولیت و یا حتی در برخی موارد به وجوب فتوا داده‌اند. مورد وجوب را در صورتی مطرح کرده‌اند که امر به معروف و نهی از منکر متوقف بر این پذیرش باشد. بنابراین، با لحاظ مسأله مقدمه واجب که مسأله‌ای اصولی و مرتبط با فقه شیعه است، ممکن است حکم به وجوب پذیرش چنین ولایتی داده شود.

در کتاب «من لا یحضره الفقیه»، در بخشی از حدیث بسیار طولانی مناهی از امام

صا‌دق 7 این ط‌ور نقل شده است:

«قال أبو جعفر محمد بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ، الفقيه نزيل الرّيّ مصنّف هذا الكتاب (رضي الله عنه) و أرضاه روي عن شعيب بن واقد، عن الحسين بن زيد، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه - عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب 7 قال: «نهى رسول الله 9 عن ... و من تولى عرافة قوم أتى يوم القيامة و يده مغلوثان إلى عنقه فإن قام فيهم بأمر الله عزّ و جلّ أطلقه الله و إن كان ظالماً هوى به في نار جهنّم و بسّ المصير» (ابن بابويه، 1413ق، ج 4، ص 18)؛ هر کسی که سرپرستی و تدبیر امور قومی را بر عهده بگیرد، در روز قیامت در حالی که دستانش بسته و بر روی گردنش قرار دارد، فرا خوانده می‌شود. پس، اگر در میان مردم امر خداوند را اجرا کرده بود، خدای متعال او را آزاد می‌کند، ولی اگر ظلم کرده بود، جایگاهش آتش جهنم خواهد بود.

از این روایت، جواز پذیرش «ولایة من قبل الجائر» استفاده شده است. اما مسأله‌ای که در این جا مطرح می‌شود، این است که مناط ممنوعیت پذیرش ولایت جائر چیست؟ دو احتمال وجود دارد: برخی ممکن است از این روایت و ادله مشابه آن این طور استفاده کرده باشند که مناط در ممنوعیت «ولایة من قبل الجائر» این است که شخص با فعالیت‌هایی که در دربار حکومت انجام می‌دهد، مرتکب معصیت و ظلم می‌شود، نه این که به خودی خود این ولایت حرام باشد. بنابراین، پذیرش ولایت جائر حرمت ذاتی ندارد و صرفاً به این دلیل حرام است که افراد استخدام‌شده در دستگاه جور معمولاً خواسته یا ناخواسته مرتکب ظلم و جور می‌شوند. به همین دلیل، اگر شخصی می‌داند که مرتکب این گناه نمی‌شود، حرمتی متوجه او نیست. احتمال دوم که احتمال قوی‌تری است، حرمت ذاتی خود پذیرش ولایت جور است؛ با این فرض که پذیرش ولایت جور به خودی خود حرام باشد، باز هم به خاطر برخی مصالح ملزمه می‌توان حکم به جواز پذیرش این ولایت داد. شیخ انصاری بیان می‌کند که اگر این ولایت فی نفسه حرام باشد، به خاطر وجود مصالح مهم‌تر، حرمت متوجه آن نمی‌شود و اگر هم به خاطر ظلم حرام

شده باشد (نه به خودی خود)، در صورتی که شخص در صدد قیام به مصالح عباد باشد، ظلمی مرتکب نشده است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۷۲).

در روایتی که کلینی در کافی از امام موسی الکاظم 7 نقل کرده است، شخص راوی - زیاد بن ابی سلمه - را از این که در دربار سلطان مشغول فعالیت باشد، بر حذر می‌دارد. راوی به امام می‌گوید از حیث مالی در تنگنا هستم، امام به او جواب می‌دهد:

فقال لی: «یا زیاد لأن أسقط من حالق فأقطع قطعة قطعة أحبّ إليّ من أن أتولّى لأحد منهم عملاً أو أطأ بساط أحدهم إلّا لما ذا؟ [قلت: لا أدری جعلت فداک. فقال:] إلّا لتفريج کربة عن مؤمن أو فكّ أسره أو قضاء دینه» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۱۰)؛ اگر از یک بلندی پرت شده و تکه تکه شوم، این برای من بهتر است از این که ولایت امور یکی از آنها - سلاطین - را بر عهده بگیرم یا این که بر روی فرش آنها قدم بگذارم. امام در ادامه می‌گوید که اگر برای رفع مشکل از مؤمنی، آزادی یک اسیر مؤمن یا پرداخت دیونش در سیستم حکومتی آنها فعالیت کنی این کار منعی ندارد.

با توجه به عبارت کلی اول امام که «رفع مشکل از مؤمن» را مطرح کردند، مواردی هم چون پرداخت دیون موضوعیت ندارد و هرگونه ایصال نفع به مؤمنین را شامل می‌شود. دلیل این مطلب عبارتی است که در ادامه خود امام می‌گوید:

«یا زیاد فإن ولّیت شیئاً من أعمالهم فأحسن إليّ إخوانک فواحدة بواحدة» (همان).

بر طبق این عبارت، امام می‌گوید اگر ولایت آنها را پذیرفتی به برادران دینی خودت به صورت تک تک نیکی کن. نیکی کردن عنوانی عام است که شامل هر گونه خیررسانی می‌شود.

اکنون با تحلیل همین عبارت، می‌توان جواز ضمنی تشکیل حکومت اسلامی را از بیان امام به دست آورد. زمانی که امام به خاطر ایصال نفع به چند مسلمان و مؤمن جواز حضور در دستگاه ظلم را صادر می‌کند، در صورتی که امکان تشکیل حکومت دینی وجود داشته باشد و نفعی که عاید مؤمنین می‌شود، به مراتب بیش تر باشد، آیا جواز چنین

تصرف و تشکیل حکومتی از آن فهمیده نمی‌شود؟! از فحوای این روایت و ادله مشابه آن، جواز تشکیل چنین حکومتی به دست می‌آید.

روایت دیگری که برای اثبات جواز به آن استدلال شده روایتی است که صدوق در کتاب «مقنع» از امام رضا 7 نقل کرده است. البته همین روایت در دو کتاب «الکافی» و «من لا یحضره الفقیه» از امام موسی الکاظم 7 روایت شده است.

فقد روی عن الرضا 7 أنه قال: «إن لله مع السلطان أولياء يدفع بهم عن أوليائه» (ابن بابویه، ۱۴۱۵ق، ص ۳۶۴).

بر طبق این روایت، خدای متعال در دربار سلطان دوستانی دارد که به وسیله آنها از سایر دوستانش بلا را دفع می‌کند. ظهور این روایت در جواز، بسیار قوی است؛ زیرا که از عبارت «دوستان خدا» نسبت به کسانی که در دربار سلطان هستند، استفاده شده است. علاوه بر آن، ملاک نیز که دفع بلا از اولیای الهی باشد، در روایت بیان شده است. بنابراین، به نظر می‌آید باز هم جواز فعالیت در دربار به خاطر مصلحت و فایده دفع بلا از مؤمنین و یا به صورت ایجابی همان نفع‌رساندن به آنان است و به این ترتیب، همان مناط و مطلبی که در باره روایت قبلی توضیح داده شد، در این جا نیز تکرار می‌شود.

روایت مهم دیگر در این باره، روایتی است که محمد بن اسماعیل بن بزیع از امام رضا 7 نقل کرده است.

و حکى بعض اصحابنا عن ابن الوليد، قال و فى رواية محمد بن اسماعيل بن بزيع، قال الرضا 7: «إن لله تعالى بأبواب الظالمين من نور الله به البرهان و مكن له فى البلاد ليدفع بهم عن أوليائه و يصلح الله تعالى بهم أمور المسلمين إليهم ملجأ المؤمنين من الضرر و إليهم يفرع ذو الحاجة من شيعتنا، بهم يؤمن الله روعة المؤمن فى دار الظلمة، أولئك المؤمنون حقا أولئك أمناء الله فى أرضه أولئك نور الله فى رعيتهم يوم القيامة و يزهر نورهم لأهل السماوات كما تزهر الكواكب الزهرية لأهل الأرض، أولئك من نورهم نور القيامة و تضىء منهم القيامة، خلقوا و الله للجنة و خلقت الجنة لهم، فهنيتا لهم، ما على أحدكم أن لو

شاء لئال هذا كله. [قلت: و بما ذا جعلنى فداك. قال:] تكون معهم ففسرنا بإدخال السرور على المؤمنين من شيعتنا، فكن منهم يا محمد» (علامه حلی، ۱۴۰۲ق، ص ۱۴۰).

در این روایت تعابیر بسیار والایی نسبت به وجود این‌گونه افراد در دربار سلطان به کار رفته است. بر طبق این روایت، امام از کسانی نام می‌برد که در دربار سلطان حضور دارند و فوایدی را به اولیای خدا، مسلمین و مؤمنین می‌رسانند. سپس امام به توصیف حال این افراد می‌پردازد. ایشان ادامه می‌دهد که آن‌ها به راستی از مؤمنان هستند، آن‌ها از امنای خدا بر روی زمین هستند، آن‌ها در روز قیامت نور خدا نسبت به رعیت‌شان هستند، در ادامه امام می‌فرماید قسم به خدا که آن‌ها برای بهشت خلق شده‌اند و بهشت نیز برای آن‌ها خلق شده است؛ (این بهشت) بر آن‌ها گوارا باد. سپس در انتها بیان می‌کند که اگر هر یک از شما در میان این افراد باشد و به ادخال سرور در میان شیعیان بپردازد، در آن صورت این صفات خوبی که در بالا ذکر شد، برای او نیز خواهد بود.

نکته کلیدی در فهم فحوای مذکور در رابطه با جواز تشکیل حکومت دینی، تأمل عقلی مناسب است. توصیفاتی که برای افراد فوق ذکر شده است، به قیاس اولویت برای برپادارندگان حکومت اسلامی و ایصال نفع به صورت عمومی به همه مؤمنان و مسلمانان نیز صادق خواهد بود.

همین جواز در کلمات فقها نیز با استناد به آیات و روایات منعکس شده است. قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ق) در کتاب خود، «فقه القرآن» می‌گوید:

اعلم أن تقلد الأمر من قبل السلطان الجائر إذا تمكن معه من إيصال الحق إلى مستحقه جائز، يدل عليه بعد الإجماع المتردد و السنة الصحيحة قول الله تعالى حكاية عن يوسف 7: «قال اجعلني على خزائن الأرض إني حفيظٌ عليم» (قطب راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۴).

قطب راوندی، علاوه بر روایات مذکور، به اجماع و کتاب نیز تمسک کرده تا جواز پذیرش ولایت حکام جور برای ایصال نفع به مؤمنان را به اثبات برساند. وی به آیه ۵۵ سوره یوسف و فعالیت حضرت یوسف در دربار فرعون مصر استناد می‌کند.

ابن ادريس حلی (متوفای ۵۹۸ق) نیز که معاصر قطب راوندی بوده است، همین مطلب را با استناد به آیه مذکور (یوسف(۱۲): ۵۵) بیان کرده است. ایشان پس از ذکر آیه می‌گوید:

... و فی الآیة دلالة علی جواز تقلد الأمر من قبل السلطان الجائر إذا تمکن معه من ایصال الحق إلی مستحقه (ابن ادريس، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۱۵۵).

بر طبق این آیه، این طور استدلال می‌شود که خود درخواست ایشان از دربار نشان از جواز عمل دارد. البته استناد به این آیه مستلزم آن است که با استصحاب یا هر مبنای دیگری ثابت شود که عمل پیامبران در امت‌های پیشین در رابطه با امت اسلام نیز حجیت دارد، مگر جایی که دلیلی بر خلاف آن باشد. یکی از ادله مثبت برای جواز عمل به شریعت یا سنت پیامبران گذشته، روایتی است که در این باره در کتاب عیون اخبار الرضا، از امام رضا ۷ نقل شده است. ایشان پذیرش ولایت از طرف مأمون، خلیفه عباسی را به ماجرای حضرت یوسف و هم‌چنین اجباری که متوجه ایشان بوده مستند کرده است (ابن بابویه، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۱۳۹-۱۳۸).

نتیجه‌ای که در این قسمت با توجه به مجموعه ادله به دست آمد، این است که در صورت وجود هر گونه مصلحتی در جهت تقویت و یاری شیعیان، منعی از پذیرش مسؤولیت در حکومت‌های غیر شیعی نیست.

اساساً کارکرد مصلحت در فقه شیعه از اهمیت بالایی برخوردار است. نظریه مشهور بین عدلیه و امامیه آن است که جعل احکام از سوی شارع بر اساس حکمت او بوده است؛ به این معنا که هر یک از افعالی که متعلق تکلیف‌بندگان قرار می‌گیرد، اگر مصلحت انجام آن به اندازه‌ای بود که برای بنده لزوم زیادی داشته باشد، حکم به وجوب آن عمل می‌شود، ولی اگر این مصلحت، ملزومه نباشد، حکم به استحباب می‌شود. همین رابطه در دو حکم حرمت و کراهت نیز وجود دارد. اگر مفسده برای یک فعل بسیار زیاد باشد و به اصطلاح، مفسده ملزومه وجود داشته باشد، حکم حرمت و در مرتبه پایین‌تر، حکم کراهت جعل می‌شود. مبانی این نظریه در علم کلام و بین عدلیه - امامیه و معتزله - بر اساس حسن و قبح ذاتی اشیا تبیین شده است و اصولیون نیز به آن تمسک کرده‌اند.

البته در جزئیات این بحث و در این که چه چیزی متعلق این مصلحت است، بحث‌های جدی و فراوانی وجود دارد که در وسع این مقاله نمی‌گنجد. شهید مرتضی مطهری در کتاب «ختم نبوت» می‌گوید:

یکی دیگر از جهاتی که نشانه هماهنگی تعلیمات اسلامی با فطرت و طبیعت است و به آن امکان جاویدماندن می‌دهد، رابطه علی و معلولی احکام اسلامی با مصالح و مفاسد واقعی و درجه‌بندی احکام از این نظر است. در اسلام اعلام شده که احکام تابع یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی است... (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۸۹).

ایجاد مصلحت و عدم تفاوت بین زمان حضور و غیبت امام معصوم 7

مواردی که بر اساس روایات، سبب جواز پذیرش ولایت از طرف حکومت غیر شیعی هستند، خصوصیت ندارند. ذکر برخی مصادیق و موارد خاص؛ مانند خدمت به برادران دینی، ادای دیون آن‌ها و اموری از این قبیل، مسائلی جزئی هستند که با ورود برخی از اصحاب در درون حکومت‌های غیر شیعی آن دوران، امکان تحقق آن‌ها وجود داشته است. طبیعتاً اگر فواید بیش‌تری از قبیل احیای حقوق عامه و اجرای قوانین اجتماعی اسلام متصور بود، نه تنها منعی از ورود به دستگاه حکومتی ظلم وجود نداشت، بلکه ترغیب بیش‌تری صورت می‌گرفت. به نظر می‌رسد مصالح و فواید ذکرشده عمومیت داشته و فرقی بین زمان غیبت امام معصوم و حضور او نیست. کمک به شیعیان مستضعف، اجرای قوانین دینی و مصالحی از این دست، چیزی نیست که صرفاً مختص به زمان حضور ائمه : بوده باشد. آیا می‌توان تصور کرد که ائمه یاری شیعیان از این طریق - یعنی ورود به حکومت‌های غیر شیعی - را صرفاً در زمان حضور خودشان مجاز شمرده و سایر شیعیان در زمان غیبت را به حال خود رها کرده باشند؟ با نگاه درون‌دینی، چنین چیزی محتمل به نظر نمی‌رسد. بنابراین، اگر با ورود به حکومت‌های غیر شیعی امکان احیای مصالح در جهت یاری شیعیان در زمان غیبت امام مهدی (عج) فراهم باشد، حکم جواز ورود و فعالیت در این گونه حکومت‌ها قابل تصور خواهد بود.

تلازم بین مصلحت در ورود به حکومت جور و ضرورت تشکیل حکومت دینی

همان‌طور که در مقدمه این مقاله اشاره شد، بررسی جواز و عدم جواز تشکیل حکومت مستقل دینی در عصر غیبت و محدوده آن، ظاهراً از موضوعات مورد مناقشه در میان فقها بوده است.

در اثبات لزوم تشکیل حکومت شیعی، ادله نقلی و کتب مختلفی از فقهای شیعه در دست است که به وسیله آنها این مسأله مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله این ادله، روایت عُمر بن حنظله است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۷). دلیل دیگر، مسأله روح حاکم بر دین است. بسیاری از احکام دینی بالخصوص احکام ناظر به بعد اجتماعی نشان از ضرورت تشکیل حکومتی دینی برای اجرای آنها می‌دهند (امام خمینی، ۱۳۹۲، ص ۲۷). فارغ از این ادله، از نگاه درون‌دینی، این‌که ائمه شیعه : اجازه ورود اصحاب خود را به دستگاه‌های حکومتی جور داده‌اند، به طریق اولی زمانی که قدرت بیش‌تری در اختیار آنها باشد، اجازه اصل تشکیل حکومت نیز متصور است. اگر وجود اموری مثل خدمت به برادران دینی ملاک جواز ورود به دستگاه جور است، پس با تشکیل و در دست گرفتن حکومت دینی، زمینه خدمت به مؤمنین به نحو بسیار وسیع‌تری فراهم خواهد آمد. بنابراین، همان ملاک با شدت و قوت بیش‌تری صدق خواهد کرد و طبیعتاً جواز نیز صادر خواهد شد.

در زمان ائمه : با این‌که خود آنها نفوذ و قدرتی در دربار حکومت‌ها نداشتند، اما به برخی اصحاب اجازه حضور و فعالیت در دربار را به خاطر منافع آن داده‌اند. به نظر می‌رسد در نفع‌رساندن به مؤمنین، حضور یا عدم حضور امام در رأس حکومت خصوصیتی نداشته باشد. از این رو، اگر در هر زمان راهی بدون مفسده برای خدمت به مؤمنین و تأمین مصالح آنها باز شود، جواز آن از طریق فحواي این ادله مجاز شمرده می‌شود و این طریق؛ اعم از ورود به حکومت جائز یا تشکیل حکومت مستقل است. از جهت دیگری نیز می‌توان به این فحوا در ادله نگریست. در رابطه با دیدگاه فقها، آنها در باره وجوب پذیرش «ولایة من قبل الجائر» و یا ولایت سلطان عادل در جایی که امر به معروف و نهی از منکر متوقف بر آن است، به بحث و تبادل نظر پرداخته‌اند.

نکته تکمیلی قابل ذکر این است که این جواز، حداقلی است؛ به این معنا که در موارد یادشده فعالیت در دستگاه جور جایز است، اما در صورتی که مصلحت مهمی در میان باشد، فقیه می‌تواند به استناد همان ادله پیش‌گفته حکم به وجوب را هم صادر کند. شیخ انصاری پذیرش چنین ولایتی را، حتی در رابطه با سلطان جائز واجب می‌داند. او می‌گوید:

و منها: ما یکون واجبه، و هی ما توقّف الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر
الواجبان علیه؛ فإنّ ما لا يتمّ الواجب إلّا به واجب مع القدرة (شیخ انصاری،
۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۷۷).

البته خود شیخ انصاری به بیان دیدگاه برخی فقهای دیگر در این مسأله پرداخته است. از برخی نظرات دیگر این طور استفاده شده است که آن‌ها حکم به استحباب یا جواز داده‌اند. شیخ انصاری در انتها در تلاش برای بیان نوعی وجه جمع بین این دو دیدگاه و دیدگاه وجوب بر آمده است. ایشان تلاش کرده است تا قول آن‌ها را با دیدگاه وجوب در یک راستا قرار دهد (همان، ص ۸۳). فارغ از توجیه شیخ انصاری در این زمینه، لازم است به این نکته توجه شود که آن فقها هم حکم جواز و یا استحباب را مطرح کرده‌اند و کسی حکم به حرمت نداده است.

شیخ طوسی از قدمای فقهای شیعه و نزدیک به عصر ائمه می‌باشد. او پیش از بررسی حکم ولایت از طرف سلطان جائز، حکم ولایت از طرف سلطان عادل را بررسی کرده و حکم به جواز می‌دهد. سپس بیان کرده است که چه بسا این حکم، حتی به مرتبه وجوب برسد؛ زیرا شخص با دریافت این ولایت، توانایی امر به معروف و نهی از منکر را به دست می‌آورد. می‌گوید:

تولّى الأمر من قبل السلطان العادل الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر الواضع
الأشیاء مواضعها، جائز مرغّب فیه. و ربّما بلغ حدّ الوجوب، لما فی ذلك من
التمکّن من الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر، و وضع الأشياء مواضعها
(طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۵۶).

در ادامه، در رابطه با قسمتی که ولایت از طرف سلطان جائز باشد، ایشان بیان می‌کند

اگر فردی می‌داند یا گمان دارد که توانایی اقامه حدود، اجرای امر به معروف و نهی از منکر، تقسیم خمس و صدقه برای صاحبان آن‌ها و ایجاد صلح بین برادران دینی را دارد، حکم این ولایت استحباب است. البته این حکم در صورتی است که گناهی از او سر نزنند (همان).

امر به معروف و نهی از منکر از مهم‌ترین واجبات دینی به شمار می‌روند. با وجود آن‌که ولایت از طرف حاکم جائز در حالت عادی حرام شمرده شده است، در صورتی که اجرای امر به معروف و نهی از منکر متوقف بر این ولایت باشد، فقها حکم به وجوب و یا حداقل استحباب و جواز داده‌اند. بر این اساس، طبیعتاً باید تشکیل حکومت دینی امری لازم قلمداد شود؛ زیرا که با تشکیل چنین حکومت دینی می‌توان واجبات مطرودشده را دوباره احیا و از محرماتی که در حال رخ‌دادن هستند، جلوگیری نمود.

نتیجه‌گیری

با توجه به برخی دلایل قرآنی و روایی در فقه شیعه، قاعده حرمت «ولایة من قبل الجائر» اصطیاد می‌شود. اما خود این ادله، مواردی را از محدوده حرمت خارج کرده‌اند. با وجود مصالحی؛ مثل خدمت به مؤمنین یا احیای امر به معروف و نهی از منکر، حرمتی متوجه ورود شخص به دربار حکومت جور نیست. در ادامه نیز این نتیجه به دست آمد که با نگاه عقلی و استفاده از فحوای ادله استثنائات در جواز ورود به حکومت جور، بین تشکیل حکومت شیعی و احیای مصالح ذکرشده تلازم وجود دارد؛ به نحوی که احیای آن مصالح در حالت تشکیل حکومت شیعی به مراتب آسان‌تر و گسترده‌تر رخ خواهد داد. مصالح ذکرشده عمومیت زمانی دارند و علی‌القاعده تفاوتی بین زمان حضور و یا غیبت معصوم دیده نمی‌شود. بنابراین، با فرض عدم وجود مانع، ادله «ولایة من قبل الجائر» ظرفیت دلالت بر وجوب و یا حداقل جواز تشکیل حکومت شیعی در عصر غیبت را دارا هستند.

یادداشت‌ها

۱. «النوع الرابع ما یحرم الاکتساب به لکونه عملاً محرماً فی نفسه» (شیخ مرتضی انصاری)، المکاسب، ج ۱، ص ۱۶۳.
۲. برگرفته از ترجمه اردستانی از کتاب النوادر (فضل الله بن علی راوندی کاشانی، النوادر، ج ۱، ص ۲۳۱).
۳. «لابه» به معنای «ارض ذات الحجاره»؛ یعنی زمین سنگلاخ است. در آن زمان شهر مدینه در میان دو زمین سنگلاخ قرار داشت. از این رو، عبارت «ما بین لابتیها» در روایت اشاره به شهر مدینه دارد. بنابراین، منظور امام این است که حتی اگر این همه دارایی را به من بدهند، حاضر نیستم کوچک‌ترین کاری را برای آن‌ها انجام دهم.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ادریس، محمد بن احمد، موسوعة ابن ادریس الحلّی، ج ۴، قم: دلیل ما، ۱۳۸۷.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، قم: دارالشریف الرضی، ج ۲، ۱۴۰۶ق.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲، ۱۴۱۳ق.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، المقنع، قم: مؤسسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۱۴۱۵ق.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا ۷، ج ۲، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۷. امام خمینی، سیدروح الله، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲.
۸. راوندی کاشانی، فضل الله بن علی، النوادر، ترجمه صادقی اردستانی، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور، ۱۳۷۶.
۹. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین، المکاسب، ج ۱، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ج ۱۰، ۱۴۱۵ق.
۱۰. طوسی، محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۰ق.
۱۱. علامه حلّی، حسن بن یوسف، رجال العلامة حلّی، قم: الشریف الرضی، ۱۴۰۲ق.
۱۲. قطب راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن، ج ۲، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۱۴. کشّی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۳۶۳.
۱۵. مطهری، مرتضی، ختم نبوت، تهران: انتشارات صدرا، ج ۲۱، ۱۳۹۰.